

مصیبت جبران ناپذیر

از وصیت‌های من که در آستانه مرگ (هستم) و نفس‌های آخر را می‌کشم به تو که از نعمت جوانی برخورداری آن است که معاشران خود و دوستان خویش را از اشخاص وارسته و متعهد و متوجه به معنویات و آنان که به حب دنیا و زخارف آن گرایش ندارند و از مال و منال به اندازه کفایت و حد متعارف پا بیرون نمی‌گذارند و مجالس و محافل شان آلوده به گناه نیست و از اخلاق کریمه برخوردارند، انتخاب کن که تاثیر معاشرت در دو طرف صلاح و فساد اجتناب‌ناپذیر است و سعی کن از مجالسی که انسان را از یاد خدا غافل می‌کند پرهیز نمایی که با خو گرفتن به این مجالس، ممکن است از انسان سلب توفیق شود که خود مصیبتی است جبران‌ناپذیر.

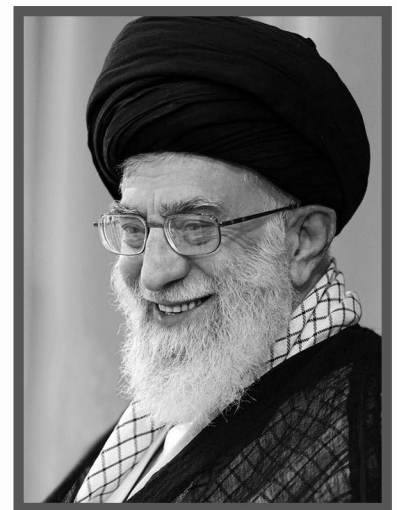
[فراز هایی از نامه امام به قرزند گرامیشان حاج سید احمد آقا / ۱۳۶۳ / ۱۴ / ۲۴]

حَسَبَ وَ نَسَبَ !

... عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: كَانَ سَلْمَانٌ جَالِسًا مَعَ نَفَرٍ مِنْ قُرَيْشٍ فِي الْمَسْجِدِ فَأَقْبَلُوا بِتَنْتَسِيُونَ وَ يَرْفَعُونَ فِي أَنْسَابِهِمْ حَتَّى بَلَغُوا سَلْمَانَ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ أَخْبَرْنِي مَنْ أَنْتَ وَ مَنْ أَبُوكَ ؛

روزی جناب سلمان فارسی در مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) نشسته بود، عده ای از بزرگان اصحاب هم حاضر بودند، سخن از اصل و نسب به میان آمد. هر کی درباره اصل و نسب خودش، چیزی می‌گفت و اون رو بالا می‌برد. نوبت به سلمان فارسی رسید. عمر گفت اصل و نسب شما کیه سلمان؟ گفت: «أَنَا سَلْمَانُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ كُنْتُ ضَالًّا فَهَدَانِي اللَّهُ. عَزَّوَجَلَّ - بِمُحَمَّدٍ، وَ كُنْتُ عَائِلًا فَأَغْنَانِي اللَّهُ بِمُحَمَّدٍ وَ كُنْتُ مَمْلُوكًا فَأَعْتَقَنِي اللَّهُ بِمُحَمَّدٍ» نام من سلمان است و فرزند یکی از بندگان خدا هستم. من هر چه دارم از این بزرگوار و صاحب اسلام دارم ؛ گمراه بودم، هدایتم کرد؛ فقیر بودم، بی نیازم کرد. برده بودم، مرا آزاد کرد. فها حسبی و نسبی؛ این است حسب و نسب من. در این هنگام، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وارد شد و سلمان آنچه را گذشته بود، به عرض آن حضرت رساند. رسول خدا رو به آن جماعت، که همه از قریش بودند، کرد و فرمود: يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ إِنَّ حَسَبَ الْفَرِّ دِينُهُ وَ مَرْوَتُهُ خُلُقُهُ وَ أَصْلُهُ عَقْلُهُ؛ حسب یعنی شرافت (حضرت می فرماید : ای گروه قریش!) حسب انسان، شرافت انسان دین اوست و مروت و جوانمردی او عبارت است از اخلاق ایشان و اصل و نسب انسان عقلش است ...

[روایت از الکافی، ص ۱۸۱، ح ۲۰۳ / شرح حدیث از امام خامنه ای (مدظله العالی) در مقدمه درس خارج]



مجاهده!

اصلاً همین که انسان سلیقه ای عمل نکند خودش ریاضت است ؛ یعنی همین سلیقه ای عمل نکردن ، مجاهده با نفس است . مانند همان کسی که گفتم : له له می زند ، آب هم هست ؛ اما می گویند: نخور! گرسنه است و بهترین غذا هم موجود است؛ اما می گویند : نخور! یا بیشتر از این مقدار نخور! لذا اینکه می گویم انسان باید استاد داشته باشد ، به همین دلیل است. استاد این ظرفیت ها را تشخیص می دهد. استاد ما شارع است؛ خدا است؛ ائمه هستند؛ اولیا و انبیاء هستند . ما استادی غیر از این ها نداریم . هر چه بگویند باید عمل کنیم . البته هر کس وظیفه ای دارد. من وظیفه ای دارم ، شما هم وظیفه ای دارید. نه اینکه نماز من با نماز شما متفاوت است؛ نه؛ واجبات برای همه یکسان است.

[آیت الله مجتبی تهرانی (ره) ، ادب الهی ، کتاب دوم ، تهران ، مصابیح الهدی ، ۱۳۹۱ ، ص ۳۳]

